ترجمهٔ کتاب مقدّس[1]

مصطفی حسینی

با گسترش مسیحیت، به‌تدریج ترجمه ــ یعنی اشاعهٔ کلام خداوند ــ بُعد دیگری پیدا کرد. دینی مثل مسیحیت که دارای کتاب است مسئولیتی بر دوش مترجم نهاد که مشتمل بر معیارهای دینی و زیباشناختی بود. ازاین‌رو تاریخ ترجمهٔ *کتاب مقدّس* به نوعی تاریخ فرهنگ غرب نیز هست، البته در ابعادی کوچک‌تر. ترجمهٔ *عهد جدید* بسیار زود آغاز شد، و نسخهٔ معروف بحث‌انگیز ژروم قدیس، که به امر پاپ داماسوس در سال ۳۸۴ ب. م. انجام شد، بر نسل‌های بعدی مترجمان تأثیر به‌سزایی گذاشت. ژروم قدیس، به پیروی از سیسرون، ترجمهٔ خود را مفهومی می‌دانست نه تحت‌اللّفظی، اما نبود مرزی روشن بین آنچه جواز سبک‌شناختی و آنچه تفسیر بدعت‌آمیز خوانده می‌شود، تا قرن‌ها معضلِ اصلی ترجمهٔ *کتاب مقدّس* به‌حساب می‌آمد.

ترجمهٔ *کتاب مقدّس* دقیقاً تا قرن هفده موضوعی کلیدی باقی ماند. با رشد مفاهیم فرهنگ‌های ملی و ظهور «رفرماسیون/ دین‌پیرایی/ نهضت اصلاح دین» این مشکلات شدت یافت. با پیدایش حکومت‌های ملی و تضعیف محوریت کلیسا ــ که با زوالِ لاتین به عنوان زبانی جهان‌شمول در اصطلاحات زبانی مشهود است ــ کم‌کم ترجمه به‌عنوان ابزاری در منازعاتِ عقیدتی و سیاسی استفاده شد.

نخستین ترجمهٔ کامل *کتاب مقدّس* به زبان انگلیسی توسط جان ویکلیف بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ صورت گرفت که آغاز شکوفایی ترجمهٔ *کتاب مقدّس* مرتبط با دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ نقش متن مکتوب در کلیسا بود و زمینه را برای بروز نهضت اصلاح دین فراهم آورد. جان ویکلیف (۱۳۸۴-۱۳۳۰)، الهی‌دان برجستهٔ آکسفوردی، نظریهٔ «حاکمیت رحمت الهی» را مطرح کرد که طبق آن انسان در قبال خداوند و قوانین الهی بی‌واسطه (یعنی هدایت بر اساس *کتاب مقدّس* نه قانون کلیسا) مسئول است. معنی این نظریه آن بود که *کتاب مقدّس* تمام شئون و شقوق زندگی آدمی را دربرمی‌گیرد؛ درنتیجه هر انسانی باید به

این کتابِ سرنوشت‌ساز از راه زبانی که می‌فهمد، یعنی زبان‌های محلی، دسترسی داشته باشد. این عقاید که برای ویکلیف پیروانی نیز فراهم آورد، بدعت‌آمیز تلقی شد. به او و پیروانش تهمت «لولاردیان»[۲] زدند، اما ترجمهٔ او پس از مرگش گسترش یافت و مریدش جان پروی[۳] اندک زمانی پیش از ۱۴۰۸ نسخهٔ نخست را بازبینی کرد.

ویراست دوم *کتاب مقدّسِ* جان ویکلیف«مقدمه»ای عام دارد که بین سال‌های ۶-۱۳۹۵ میلادی نوشته شده و فصل پانزدهم «مقدمه» چهار مرحلهٔ فرایند ترجمه را توضیح می‌دهد: ۱. تلاشِ جمعی برای گردآوری کتبِ مقدّس قدیمی و حاشیه‌های نوشته‌شده بر آن‌ها و تثبیت یك نسخهٔ مرجع معتبر به لاتین؛ ۲. مقایسهٔ نسخه‌ها؛ ۳. مشورت «با نحوییون و عالِمان دینی قدیمی» در بابِ کلمات دشوار و مفاهیم پیچیده؛ و ۴. ترجمه‌ای تا حد امکان روشن با واحد «جمله» (یعنی مفهومی) که گروهی از همکاران آن را حک و اصلاح کرده باشند.

ازآنجاکه هدف سیاسی ترجمه دستیابی به متن کامل *کتاب مقدّس* بود، لذا کار ترجمه به اظهارنظر قطعی دربارهٔ اولویت‌های مترجم انجامید: در «مقدمهٔ» پروی می‌خوانیم که شیوهٔ مترجم می‌بایست «نقل به معنی» (مفهومی) باشد و نه‌تنها به این شیوه، «بل به گونه‌ای باشد که مفهوم عرضه‌شده به انگلیسی، مانند اصل لاتین آن روشن و رسا باشد، و از نصِ صریح *کتاب مقدّس* خیلی دور نباشد». یعنی اینکه نسخه‌ای اصطلاحی و آسان‌فهم باشد: متنی که افراد عامی بتوانند از آن استفاده کنند. شاید بتوان میزان اهمیت آن را از رهگذر این حقیقت سنجید که اکثر ۱۵۰ نسخهٔ *کتاب مقدّس* بازنگری‌شدهٔ پروی حتی پس از تحریم آن نوشته شده بود، و با آنکه بیمِ تکفیر می‌رفت، ترجمه بدون تأیید شورای اسقف‌نشین یا ایالتی در ژوئیهٔ ۱۴۰۸ دست‌به‌دست می‌گشت. گلایهٔ کینگتونِ وقایع‌نویس[۴] که «مروارید انجیلِ دور ریخته شده، و به پای خوکان افشانده شده است» بی‌تردید با علاقهٔ روزافزون به ترجمه‌های ویکلیف مغایرت داشت.

با ابداعِ دستگاه چاپ در قرن شانزده تاریخ ترجمهٔ *کتاب مقدّس* ابعاد تازه‌تری یافت. پس از ترجمه‌های ویکلیف، ترجمهٔ انگلیسی مهم بعدی ترجمهٔ *عهد جدید* اثر ویلیام تیندال[۵] (۱۵۳۶-۱۴۹۴) بود که در ۱۵۲۵ جامهٔ طبع پوشید. غرضِ تیندال از این ترجمه ارائهٔ نسخه‌ای حتی‌الامکان روشن و رسا برای افراد عامی بود، و پیش از آنکه در ۱۵۳۶ زنده‌زنده سوزانده شود *عهد جدید* را از یونانی و بخش‌هایی از عهد عتیق[۶] را از عبری ترجمه کرده بود.

قرن شانزده همچنین شاهد ترجمهٔ *کتاب مقدّس* به دیگر زبان‌های اروپایی ــ نسخه‌های کلیسای پروتستان و کاتولیک رم ــ بود. در ۱۴۸۲، *اسفار خمسه*[۷] در بولونیا چاپ شد و *عهد*

عتیق به‌طور کامل در ۱۴۸۸ منتشر شد، درحالی‌که اراسموس، انسان‌باورِ هلندی، اولین نسخهٔ یونانی *عهد جدید* را در شهر بازل در ۱۵۱۶ منتشر کرد. این نسخه اساس نسخهٔ آلمانی مارتین لوتر[۸] در ۱۵۲۲ قرار گرفت. از *عهد جدید* ترجمه‌هایی به دانمارکی در ۱۵۲۹ و دیگربار در ۱۵۵۰، به سوئدی در سال‌های ۱۵۲۶ تا ۱۵۴۰، و به زبان چک در سال‌های ۱۵۷۹ تا ۱۵۹۳ چاپ شد. ترجمه‌ها و نسخه‌های بازنگری‌شدهٔ ترجمه‌های موجود پی‌درپی به انگلیسی، هلندی، آلمانی و فرانسوی منتشر می‌شد. اراسموس هدف از ترجمهٔ *کتاب مقدّس* را در این چندجمله خلاصه کرد:

> سخت آرزومندم تمام زنان اناجیل اربعه و رسائل پولس را بخوانند و از خداوند می‌خواهم این کتاب‌ها به زبان تمام انسان‌ها ترجمه شود. از این‌رو، نه‌تنها اسکاتلندی‌ها و ایرلندی‌ها بل ترکها و جنگجویان مسلمان کلام خدا را خواهند شناخت و خواهند خواند ... از خداوند می‌خواهم مردِ شخم‌زن متن *کتاب مقدّس* را پشت گاوآهنش بخواند. و زنِ ریسنده پشت چرخ ریسندگی‌اش با خوانش ترجمهٔ *کتاب مقدّس* متوجهٔ گذر زمان نشود. امیدوارم رهگذر با این سرگرمی خستگی سفرش را از یاد ببرد. کوتاه سخن اینکه، سخت آرزومندم همهٔ مسیحیان به همان اندازه که جویای قصه‌های روزمره‌اند بدین کتاب نیز علاقه نشان دهند.

ویلیام تیندال، که یادآور اراسموس است، به ریاکاری آبای کلیسا سخت تاخت زیرا آنان افراد عامی را ــ به‌خاطر نجات روح‌شان ــ از خواندن *کتاب مقدّس* به زبان محلی برحذر داشته بودند، ولی با استفاده از زبان محلی برای «داستان‌ها و حکایت‌های عاشقانه و مستهجن، که حتی فکرش را هم نمی‌توان کرد، برای انحراف ذهن جوانان» موافقت کرده بودند.

تاریخ ترجمهٔ *کتاب مقدّس* در قرن شانزده به شکلِ ظریفی با ظهور پروتستانیسم در اروپا گره خورده است. سوزاندن کتاب *عهد جدیدِ* تیندال در ۱۵۲۶ در ملاء عام به‌سرعت با انتشار *کتاب مقدّس* ترجمهٔ مایلز کاوردیل[۹] (۱۵۳۵)، *کتاب مقدّس بزرگ* (۱۵۳۹)، و *کتاب مقدّس* چاپ ژنو تداوم یافت. بااینکه انتشار *کتاب مقدّس* ترجمهٔ کاوردیل ممنوع شد، اما این موج آرام نگرفت، و هر ترجمهٔ جدید برداشتی از کار مترجمان پیشین بود البته با اندکی حک و اصلاح، بازبینی و وام‌گیری.

شاید برداشتِ خامی نباشد اگر اهداف مترجمان *کتاب مقدّس* در قرن شانزده را به موارد زیر محدود کنیم: ۱. تصحیح اشتباه‌های ترجمه‌های پیشین، به دلیل نبود نسخه‌های خطی کافی به زبان مقصد یا ضعف زبانی؛ ۲. عرضهٔ ترجمه‌ای آسان‌فهم و مطابق با قواعد زیباشناسانهٔ سبک بومی؛ و ۳. تصحیح کژاندیشی‌ها و فروکاستِ تفسیر و عرضهٔ دوبارهٔ کتاب

مقدّس به‌عنوان فرامتن.

مارتین لوتر در *نامهٔ همگانی در باب ترجمه* (۱۵۳۰) بر اهمیت مورد دوم تأکید می‌ورزد و در ترجمه‌اش از فعل‌های «ترجمه‌کردن» و «آلمانی‌کردن» تقریباً به‌جای یکدیگر استفاده می‌کند. همچنین، لوتر بر اهمیت رابطهٔ بین سبک و معنی تأکید می‌کند: «دستور زبان برای تصریف و ساختار جمله‌ها ضروری است، اما در گفتار می‌بایست به معنی و موضوع توجه شود، نه دستور زبان، زیرا دستور زبان نباید بر معنا حاکم باشد».

مترجمان *کتاب مقدّس* در عصر رنسانس هم روانی و هم فهم متن به زبانِ مقصد را معیارهای مهمی می‌دانستند، ولی به همان اندازه دغدغهٔ انتقال لفظ‌به‌لفظ دقیق پیام را نیز داشتند. در عصری که انتخاب نابجایِ یک ضمیر در حکمِ مرگ و زندگی بود، دقت از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود. اما ازآنجاکه ترجمهٔ *کتاب مقدّس* با تغییرات روبه‌رشد زبان محلی پیوند داشت، موضوع سبک نیز ضروری می‌نمود. لوتر به مترجمانِ آتی پیشنهاد نمود که برای ترجمهٔ عهد جدید از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاح‌های زبان محلی درخور استفاده کنند، به بیان دیگر با کمک‌گرفتن از سنت زبان محلی بر غنای تصاویر در متن مقصد نیز بیفزایند. و چون *کتاب مقدّس* خود یک متن است هر خواننده می‌بایست در هر خوانش آن را بازتفسیر کند، ترجمه‌های بعدی می‌کوشند تردید در الفاظ را کاهش دهند و به خوانندگان متنی عرضه نمایند که بدان اعتماد کنند. در «مقدمهٔ» *کتاب مقدّس* نسخهٔ شاه جیمز (۱۶۱۱)، با عنوان *سخن مترجمان با خواننده*، پرسیده شده که «آیا ملکوت خداوند کلمه یا هجاء است»؟ کار مترجم افزون بر دغدغه‌های زبانی، شاملِ دغدغهٔ دینی نیز می‌شود، زیرا مترجم (غالباً ناشناختهٔ) *کتاب مقدّس* در قرن شانزده رهبری تندرو بود که سودای افزایش پیشرفت روحی بشر را در سر می‌پرورانید. جنبهٔ گروهی ترجمهٔ *کتاب مقدّس* خود نیز گویای بُعد مهم دیگری از این کوشش بود.

---

[1] برگرفته از کتاب *مطالعات ترجمه* (سوزان باسنت، ۲۰۰۵، چاپ سوم)، صص. ۵۳- ۵۷. م

[2] Lollards

[3] John Purvey

[4] Knyghton the Chronicler

[5] William Tyndale

[6] *Old Testament*

[7] the Hebrew Pentateuch

[8] Martin Luther

[9] Myles Coverdale